

به نام تک دانشجوی دانشگاه عشق

# درد دل های گلاره

نویسنده: گلاره

ویرایش و تایپ: امین بابایی پناه

## فهرست:

2.....	درباره کتاب:
3.....	می دونم .....
4.....	بد جوری عاشق شدی؟
5.....	اون روزی که رفتی.....
6.....	چی میشد.....
6.....	----
8.....	عشق و زلزله.....
9.....	سکوت.....
10.....	لبخند چشم تو.....
11.....	چند خط عشقی.....
11.....	.....
14.....	نمی دانم , تو به من بگو .....
15.....	باز هم .....
15.....	من و خدا.....
18.....	تو می دانی .....
19.....	دم مرگ رسیدم اما به هوای تو نمردم .....
20.....	تقدیم به او ... تنها دوست من.....
21.....	و اما این بار می نویسم اما .....

## درباره کتاب:

این کتاب متعلق به تارنگار تنهایی، اولین و بزرگترین سایت مرجع در زمینه عشق می باشد. برای اطلاعات بیشتر لطفا بر روی لینک زیر کلیک کنید.

<http://blog.leomoon.net>

## می دونم . .

می دونم اون روزی می رسه که باید از هم جدا بشیم.

اون روزی می رسه که باید به قلبم بگم دیگه نباید به یادت بزنه.

نمی دونم اون روز چی بهت بگم. فقط می دونم اون روز دیر یا زود می رسه.

روزی که مجبور میشیم قلبهامونو پس بگیریم.

فقط اون لحظه رو می بینم که . . .

روبروی هم ایستادیم و به چشمای هم نگاه می کنیم، چون دیگه حرفی برای گفتن نمونده.

حتی سیل اشکام هم نمی تونه لحظه ای باعث پلک زدن چشمم بشه.

فقط حس می کنم گرمایی که از دستات به دستم می رسه، داره قلبمو می سوزونه.

سرم رو روی شونت میذارم تا اشکامو نبینی اما حیف که لرزش بدنم رو حس می کنی.

سرم رو با دستای یخ زدت از شونت جدا می کنی و میگی:

"بهم قول بده دیگه گریه نکنی"

از همه دنیا فقط همین برام مونده بود . . . هنوزم ظالمی.

دستامون که جدا میشه،

صدای قلبم رو میشنوم که روی آسفالت خیابون، جلو پات میشکته.

دستمو میبوسی و بهم میگی:

"می دونم حرفامو باور نمی کنی، اما دوستت داشتم."

آخه پس چرا؟ . . .

بهم میگی: "عزیزم باور کن فقط به خاطر تو بود."

آخه چه جوری باور کنم؟ . . .

عقب عقب ازم دور میشی و سرت رو می اندازی پایین. چون دیگه طاقت سنگینیه نگاهمو نداری.

اما تصویر چشمتو تا ابد برام گذاشتی. به جای اون قلب قرمز و پر از عشقی که ازم گرفتی، فقط همینو برام گذاشتی.

تو میری.

سفرت بخیر عزیزم.

اما من به کجا؟ . . .

تو از اینجا میری اما منو با همه خاطره هامون انجا تنها میداری . . .

هنوزم ظالمی!

می دونم اون روز می رسه اما اگه دوستم داری، برام دعا کن که من به اون روز نرسم . . .

## بد جوري عاشق شدي؟

چي شده رفیق! طرف گذاشته رفته یا ازت جدا شده؟ هر بهونه ای هست ، بذار باشه مهم اینه که رفته و حالا جاش خیلی خالیه .. شایدم میگی بهت جواب رد داده . اولش خاطر تو میخواست تا همین یه ماه پیش برات تب میکرد. هر روز تلفن ، قربون صدقه ، کادو و هزار راه و روش واسه تو سرهم میکرد تا مونسش بشی . ولی یهو غیب شد. نه تلفنی نه خبری . بعضیا میگن هوایی شده ، دلش پیش یکی دیگه گیر کرده . بعضیا میگن ای بابا از اول دروغ میگفته . هر کی واست یه نسخه میپیچه . میگی این دل بی صاحب کی قرار میگیره ؟ بال بال میزنی . مته سنگ سخت شدي ، داری سخت تر هم میشی. گوش کن رفیق . شاید این یه فرصته که نجاتت بده . شاید مرغ آمین همین الان رو درخت کاج نشسته. تا نپریده حواست به من باشه. نذار تلخ بشی ، این دل صاحب

داره ، صاحبش هم تویی ! زندگی به همین یه راهی که تو داری توش در جا میزنی ختم نمیشه . زندگی خیلی خلاقه . یه عالمه شعبده و تر دستی بلده . این راه نشد یه راه دیگه ، این یار نشد یه یار دیگه . میگی عاشقش بودی ؟ اینا همش حرفه ، کدوم عشق !! بگو سر کاری ، الکی خوشی. اگه عشق بود که نمیرفت و تو رو نیمه راه نمیداشت. اگه حرفامو نمیخوای گوش کنی ، گوشاتو بگیر اما چشمتو باز کن. عشق نشونی داره. عشق یه طرفه مایه دردسره. همین که طرف به هر بهونه ای رفته ، خودش یه جور جوابه! . . .

. . . پیام رو دریاب ، اگه تو میگی عاشقشی من یکی باور میکنم. اگه عشق اون با وفا باشه چه بی وفا روشنت کرده ، یه چراغ رو دلت جا میذاره که میتونی با اون همه کس و همه چیزو روشن ببینی ، یه چراغ از مهر و محبت و ظرافت. عشق مثله بارونه ، خشک و تر رو با هم خیس میکنه. اگه یارت همچین نگاهی واست کاشته ، بذار این نگاه ، توی روح جوونه بزنه ، زلالت کنه میگی از دوریش رنج میکشم. بهت میگن اشکال نداره ، رنج کشیدن ، مته سونا برای روح ماست. بذار این عشق تو رو پاک و زلال کنه. بذار خامی و نادونی ، تو وجودت با حرارت این درد و رنج ، پخته بشه. تا حالا فکر کردین که ممکنه شما در نفر یه جایی آدرس رو عوضی اومدین، حالا رسیدین به کوچه بن بست. نذار با خیالبافی پات گیر کنه تو گل واموندگی. برو تو عمق وجودت سرک بکش، خودتو دید بزنی، خودتو بشناس. یادت باشه هر غم و غصه ای با نگاه دقیق و هوشیار ما ، با خودش راه حل و کلید قفلش رو می آره . حتی اگه همه سرمایه زندگی تو رو به باد بده. بازم ارزش درسی که میگیریم رو داره یادت باشه هر کسی لایق عشق نیست.

## اون روزی که رفتی

اون روزی که رفتی، دیگه نفسه نمونده بود که بالا بیاد .

انگار نفسم مثل خودم خشک شده بود.

داشتم خفه می شدم اما اصراری برای بالا اومدنش نداشتم . .

میدارم هر جوری که راحت باشه.

همون طوری که گذاشتم تو راحت باشی . . .

## چی میشد

چی میشد که زندگی مثل جزء صحیح بود،

بدون چیزای اضافه

یا مثل قدر مطلق بود

فقط مثبت!

ای کاش از زندگیمون Lim بگیریم به سمت مثبت بینهایت

ولی . . .

زندگی همش از آدم رادیکال میگیره!

هرچی هم بزرگ باشی، باز کوچیک میشی

ای کاش خوبی هامون رو به توان برسونیم

و از بدی هامون رادیکال بگیریم با فرجه ی n! . . .

.....

...

----

باز هم سلام اونی که عشقو به من داد.

فکر کردم همه چی برام حل شده،

اما قبول کن که من یه شیرم،

یه شیر کوچولو که پشت اون یال و کوپال و جلالی که داره،

یه دل کوچولو هم داره،

یه شیر کوچولو که از همه دنیا فقط یک لحظه با تو بودنو می خواد،

خیلی ظالمی که اینو ازش بگیره.

شاید باورت نشه اگه بهت بگم که چقدر دوستت دارم،

اما دلم می خواد که تو هم بهم بگی،

من باور می کنم، حتی اگه یه کوچولو باشه.

حتیاگه راست نباشه.

گل من از همه گل های دنیا برام عزیز تری.

فقط یه سوال

فکر می کنی بزرگترین گناهم چیه؟

اینکه دلم تو رو می خواد؟

اگه اینه، باید چه توانی برای این گناهم بدم!!!

## عشق و زلزله

به جای دسته گلی که فردا بر گورم نثار میکنی  
امروز با شاخه گلی کوچک یادم کن  
به جای سیل اشکی که شاید فردا بر مزارم بریزی  
امروز با تبسم مختصری شادم کن  
امروز که در نزد توام مرحمتی کن  
فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت

یه وقتی آدم مرگ رو خیلی نزدیک میبینه.

مثل این روزا که تو تهران مردم هر لحظه با این فکر زندگی می کنن که ممکنه یه لحظه بعد نباشن!

اما الان که هیچ چیزی معلوم نیستو یک چیزی تو ذهن منه که بهش اطمینان دارم. اونم اینه که کسایی که امروز برام کلاس میدارن و احساس واقعیسونو نشون نمیدن، اگه اون رو مُردم که هیچ. اما اگه زنده موندم، دوست ندارم طرفم بیان و برام دل سوزی کنن. دلم نمی خواد بهم ترهم کنن. نمی خوام یه دختر زلزله زده ای باشم که از سر دلسوزی بهم محبت بشه! نمی خوام بشنوم که من قبلا هم خیلی دوست داشتم، چون اون روز دیگه باور نمی کنم. **ارزشی نداره!**

شاید حرفم خیلی از روی خود بینی باشه اما دوست دارم اگه مُردم و زیر آوار موندم، دستای تو منو از زیر آوار در بیاره. با قطره های اشکات فُسلم بدی، خودت خاکم کنی و آخرین کسی که تو این دنیا می بینم بعد از مادرم (فرشته ی همه ی خوبی ها) تو باشی، اگه قراره بمیرم دوست دارم لحظه ی آخر تو پیشم باشی و آخرین چیزی که چشمام تو این دنیا می بینه چشمای تو باشه...

آخرین حرفی که میگم این باشه که .

"عزیزم تا آخرین لحظه هم هنوز دوستت دارم. خداحافظ." همین.

این طوری فکر کنم با راحتی بمیرم.

اما در عوض مطمئن باش که تنهات نمیدارم، قول میدم تو اون دنیا هم مواظبت باشم.

قول میدم حتی فرشته های بهشتی هم جای فرشته ی زمینی منو که خدا یه روزی از آسمون برام فرستاد نگیرن.

قول میدم برای اشکات گریه کنم، برای خنده هات شاد بشم. .

اما اگه ببینم بعد از من ناراحت باشی،



اگه زندگی رو با همه زیبایی هاش دوست نداشته باشی، نمی بخشمت. فقط اون روز که دیگه دوستت ندارم.

## سکوت

سکوت سرشار از حرف های نگفتس و خاطرات ننوخته  
نمی دونم اینو قبول داری یا نه  
اگه قبول داری پس چرا به من میگی "باز چرا ساکتی؟"

شاید خیلی وقتا سکوتم آزارت بده اما من سکوت رو دوست دارم؛ می تونم باهات تو خلاء زندگی کنم.  
عاشق اون سکوتم که تنها صدای نسیم نفس هات پُرش می کنه  
عاشق هزار حرف نگفتم عاشق آوای سکوتم

حرفایی که توو سکوت هست، شاید هیچ وقت نشه گفت، یا نوشت، اما همیشه فهمید، همیشه حس کرد...  
زیباترین خاطره هام سرشار از سکوتته.

تو بگو...  
با کدامین جمله گرمای دستت رو تفسیر کنم که بشنوی؟  
یا چه جمله ی بگی که آرامش نفس هات رو بهم بده؟

بدون که...  
زیباترین خاطراتم، زیباترین آرزو هام با سکوتته.  
من از این دنیا، یه نیمکت چوبی می خوام که پَر پرواز منو تو باشه برای رفتن به اوج سکوت، برای شنیدن  
آوای سکوت.

حالا تو بگو...  
اگه عقاب تیز پرواز سکوتمی  
اگه مرد راهی و اهل پرواز  
هم پرواز شهر سکوتم میشی؟

## لبخند چشم تو

تنها دلیل من که خدا هست

و این جهان زیباست

و این حیات، عزیز و گرانبه است

لبخند چشم توست!

هر چند که با تبسم شیرینت

آن چنان مست می شوم

که نمی بینمش درست!

لبخند چشم تو

در چشم من , وجود خدا را آواز می دهد.

در جسم من , تمامی روح حیات را پرواز می دهد.

جان مرا - که دوریت از من گرفته است -

شیرین و خوش.

دوباره به من باز می دهد.

## چند خطِ عشقی

زندگی خواب است. عشق رویای آن.

صداقت نخستین بخش کتاب عشق است.

ساده ترین درس زندگی آن است: هرگز کسی را میازار.

محبت خرجی ندارد, در حالی که همه چیز را خریداری میکند.

خوشبخت کسی است که خدا دلی پر عشق به او ارزانی کرده است.

وقتی قدرت عشق غلبه کند بر عشق به قدرت, آن وقت است که دنیا طعم صلح را می چشد.

بهتر اینه که غرورت رو به خاطر عشقت فراموش کنی تا عشقت رو به خاطر غرورت

!خداوندا من در کلبه فقیرانه خود چیزی دارم که تو در عرش کبریا بییت نداری

**زیرا من همچون تویی دارم تو همچون خود کجا داری؟**

❖❖❖

باز هم سلام . . .

و باز هم این دل بهونه گیرم بد جووری بهم گیر داده.

گیر داده که ناجور هواتو کرده،

هوای صداتو کرده، دستهای سردم هوای دستهای گرمت رو کرده،

چشمهام هوای دیدن چشمهاتو داره،

جدی جدی قبول کردم که دلم ناجور دیوونست . . .

هر چی بهش میگم آخه که چی . . .

میگه: "همین که بدونیم که هست، برامون کافی نیست؟"

میگم: "اون که وقتی هم که بود مال ما نبود، مال خودش بود، مال کارش بود."

میگه: "تو از کجا می دونی؟"

میگم: "اون که خودش میگفت که "من وقت ندارم حتی به خودم فکر کنم" دیگه چه برسه به . . . اون که همیشه اول به فکر خودش بود، همیشه میگفت "من"، "خودم"، اینا رو یادت نیست؟ یادت نیست به چه راحتی گفت: "خداحافظ" هق هق گریه هامون رو نشنیدی؟ یادت رفت؟ دیگه برای چی بریم؟ کجا بریم؟"

میگم: "آخه عقلت کو؟ دوست داشتن یک طرفه که فایده نداره"

میگه: "من که عقل ندارم، من دلم، تازه از کجا میدونی؟ شاید اونم . . .؟! شاید اونم برای خودش دلیل داره، حرف داره"

میگم: "دیوونه تو از کجا میدونی؟ به چی اطمینان داری؟ هان؟" سرش رو میندازه پایین و باز هم اشکهایش قطره قطره که نه گوله گوله می افتن جلوی پاش. کاش میدونستم که این اشکهایش کی میخوان تموم بشن!

میگه: "آخه چی کار کنم دیگه . . . دلم تنگه، یهو یادش می افتم، نمی تونم . . . شاید اون دوستمون نداشته باشه، شاید اون فراموشمون کرده باشه اما نمیتونم فراموش کنم که دوستش داشتم."

میگم: "من هم نمی تونم بعضی کارهاشو فراموش کنم، آخه مگه دیوونه ای ای دل دیوونه؟ یادت نیست که بود و نبودت براش فرقی نداشت؟"

یادت رفت که چقدر خودش رو برات میگرفت؟  
یادت رفت بی توجهی هاش؟  
یادت رفت همه اون کار هاش که هر روز تو رو میشکوند؟ هر روز تو رو می سوزوند؟  
یادت رفت؟"

سرش رو میکنه اون ور و اون دور دور ها رو نگاه میکنه و میگه: "یادم نرفته اما خوب می بخشیم، مگه چی  
میشه؟ مگه همه ما هم کارهایی نکردیم که بقیه باید ما رو ببخشن؟ مگه اون ما رو چند بار نبخشید؟ اینها رو تو  
یادت نمیداد؟"

میگم: "آخه از کجا معلوم که اون الان هنوز هم دوستت داشته باشه؟  
از کجا معلوم که دلش رو به یکی دیگه . . ."

بغض گلوش رو میگیره و میگه: "من که نتونستم کس دیگه ای رو بیارم تو خونه دل، شاید اونم نتونسته باشه."

میگم: "شاید، فقط شاید . . . شاید هم . . . شاید هم تا حالا . . . نمی دونم."

ای خداaa

هیچ کی ندونه خودت میدونی که

خودت دادی

خودت گرفتی

دیگه خود دانی، فقط صبرش رو به من بده که راضی باشم به اونی که تو می خواهی.

خدایا خیلی دوستت دارم، خیلی زیاد.

## نمی دانم , تو به من بگو . . .

نمی دانم دلم گم شده یا اونی که دل به او سپردم

نمی دانم عشقم گم شده یا معشوقم

نمی دانم اعتماد بی جا کردم یا بی جا به من اعتماد کردند

نمی دانم لیاقت او را نداشتم یا او لایق من نبود

نمی دانم من در حق عشقمان خیانت کردم یا او. او قدر نداشتم یا من. نمی دانم

نمی دانم خدا این را قسمت ما کرد یا ما خود قسمت را رقم زدیم

نمی دانم چرا وقتیکه دل بستن سهل است, دل کندن آسان نیست

نمی دانم خدا به ما "دل" داد تا از دنیا ببریم یا دنیا رو داد تا دل بکنیم

هنوز نمی دانم با بودن او زندگی سخت است یا بی او

. . . تحمل جای خالیش توی تک تک لحظه ها سخت تر است یا

نمی دانم شکستن غرورم سخت تر است یا شنیدن صدای شکستن قلبم

نمی دانم تو به من "عشق" را آموختی یا می خواهی "نفرت" را یادم بدهی

"نمی دانم که بگویم: "چرا آمدی؟" یا بپرسم که: "چرا رفتی؟"

. . . من نمی دانم, تو به من بگو

## ... باز هم

باز هوا بارانی است, باز دلم تنگ است, باز قلم هوای اضافه کردن بر سطور ناخوانده تو را دارد

دیگر چه بگویم؟ چه بنویسم؟ درد دلم را با که بگویم؟

دیگر به هوای اینکه شاید, روزی, این نوشته ها را نشانت بدهم, هم نمی توانم چیزی بنویسم

چون دیگر فقط خواب برگشتن تو برایم رویایی زیباست

دیشب خوابت را دیدم, رویای زیبایی بود. ما, با هم, در کنار هم, بی کنایه, بی دعوا, یکرنگ, دلها صاف, قلبها  
لبریز محبت, چشمها نمناک از گرمای عشق, نه تر از بی وفایی

یک لحظه از آن خواب هنوز هم پشت پلکهایم نشسته, برق چشمهایت, لبخند قشنگ چشمهایت قبل جدایی, هنوز  
هم به خاطر می آوری؟

هنوز هم آن لحظه واضحتر از خورشید پیش چشمهایم است

سپیده که دم زد, غصه دلم را پر کرد, می دانستم که خوابم اما دلم نمی خواست که با رویای تو خداحافظی  
کنم, دلم نمی خواست جای رویای شیرینم را با واقعیت تلخ زندگی عوض کنم, با کابوس نبودنت, کابوسی که  
در خواب هم نمی دیدم که به واقعیت بپیوندد

باز هم صبح شد, باز هم دنیا به من لبخند می زند و باز هم بی محلی من لبخند را بر لبانش خشک میکند

... باز هم همه چی بی تو

## من و خدا

خدایا, باز اوادم سراغت.

بی هوا امشب یه جمله ای به گوشم خورد که دلم رو لرزوند.

می گن خدا غیر مستقیم با آدما حرف می زنه اما یهو یه تلنگوری بهم زدن که این حرف رو خدا داره به تو میگه، از زبون یکی از بنده های خوب خودش.

یکی داشت میگفت: "میگن خدا غیوره، یعنی دوست داره بنده هاش فقط برای خودش باشن."

یه صدایی ته دلم گفت: "آخه بنده ی نا شکر خدا، مگه قبول نداری که هر برگی که از شاخه می افته، حتما خدا حکمتی توش قرار داده."

شاید الان هم خدا می خواد دل تو رو از هر چیزی و هر کسی که تو دنیاست ببره تا فقط مال خودش باشی. می خواد هواسه فقط پیش خودش باشه...

یکی دیگه از دوستان میگفت: "وقتی که دیدی بی غمی بدون خدا به یادت نیست!"

وقتی که فکر می کنم میبینم راست میگه. عشق من خیلی زمینی بود.

همه دنیام اون بود. فکر می کردم تو این دنیا تکیه گاهم اون. اون برام یه جورایی یه بت بود.

خدا خواست که این بت، جلو چشمم بشکنه. بفهمم که اونم بنده ی خداست. درست یکی مثل من.

من نصف بیشتر قلبم رو داده بودم به اون. اما انگار خدا همه دلم رو می خواست که مال خودش باشه!

خدایا اینو خوب میدونم که من بنده ی خوبی برات نبودم. شاید هنوزم خیلی باور ندارم که دوستم داری. شاید باور ندارم که به فکر می. میدونی چرا؟ چون خیلی صدات کردم، نشنیدی؟

خیلی برات حرف زدم. تو خواب، تو بیداری، هر لحظه، هر ثانیه صدات کردم. نمی دونم چند صد کیلومتر راه رفتم و سر به آسمون می کردم و باهات حرف می زدم. چند صد ساعت باهات درد دل می کردم، حرفمو بهت میزدم. اما یهو پشتم خالی شد. وجودم تهی از معنی شد.

راستش اینه که خدا جونم از دستت خیلی شاکمی شدم.

خیلی دلم شکست که تو هم حرفمو نشنیدی. خدایا خیلی چیزا دست من نبود. اما دست تو که بود. نبود؟

ناجور زدی توی ذوقم.

میدونم این کفره اما من به خودم گفتم که دیگه باهات حرف نمیزنم. آخه چه فرقی داره؟



خدایا چرا اونا که یادت نمیکنن انگار بی غم ترند؟ انگار شاد ترند و تو به حرف اونا بیشتر گوش میدی.

میگن که خدا هر چی اونا بخوان زودی بهشون میده که دیگه صداشون رو نشنوه اما دوست داره که بنده های خوبش زیاد صداش کنن. برای همین دیر جوابشون رو میده...

اما خدایا من که فکر نمی کنم از اون خوبا هستم! خدایا حرف منو هم گوش بده که بفهمم می شنوی. آخه پس من دلم به چی خوش باشه؟ خدایا من هم می خوام به حرفم گوش بدی. یه جوری نشون بده که می شنوی. دلم خیلی گرفته. خدایا اون همه اشکامو ندیدی؟

فکر کنم اگه همشون رو جمع کرده بودم تا حالا حداقل یه دریای زلال و قشنگ داشتم که توو ساحلش می تونستم تنهایی بشینم و غروب رو نگاه کنم و بهت فکر کنم و باهات حرف بزنم.

اما حالا چی دارم؟

خدایا مگه ندیدی؟ مگه نشنیدی؟

خدایا تنهام نذار. یا منو ببر زودی پیش خودت یا دستمو بگیر تا گم نشم. توی این دنیا بجز تو کسی رو ندارم. تو اگه منو میخوای، من مال تو. دلم، احساسم، همه مال تو. اما در عوض همه اینا یه دل آروم و مهربون بهم بده.

فقط همینو ازت می خوام.

همین.

## تو می دانی . . .



نمی دانم تو چه نسبتی با اشک داری که تا نامت بر زبانت جاری می شود، تا یادت در قلبم شکل می گیرد،  
اشک از خانه چشمانم سرک می کشد.

تا نگاهت را به ذهن می آورم، قلبم تبیدن آغاز می کند.

در گوشه تنهایی ام خاطراتم را مرور می کنم، خاطرات تلخ و شیرین بودن و نبودنت را، لحظه های با تو  
بودن را، لحظه های تنهایی را، لحظه های انتظار را، و اکنون می فهمم که عشق چه ها می کند.

و تو می دانی که موسیقی متن این خاطرات اشک من است که از گونه هایم بر زمین سقوط میکند.

تو می دانی و من خوب می دانم که تو می دانی و می فهمی و حس میکنی.

خوب می دانم که تو معصومی همچو باران، اما بدان اشکهای من معصومانه تر از باران هر شب در هجرانت  
می بارند.

آیا باری دیگر دستانت مهربان بارانیت شانه هایم را لمس نمی کند؟

آیا باری دیگر گرمای شانه های مردانه ات مامن دلتنگی های کودکانه ام خواهد شد؟

## دم مرگ رسیدم اما به هوای تو نمردم . . .



با تو چه زندگیهایی که تو رویاهام نداشتم  
تک و تنها بودم اما تو رو تنها نمیداشتم  
چه سفرها با تو کردم چه سفرها تو رو بردم  
دم مرگ رسیدم اما به هوای تو نمردم  
دارم از تو مینویسم که نگی دوستت ندارم  
از تو که با یه نگاهت زیر و رو شد روزگارم  
دارم از تو مینویسم دارم از تو مینویسم  
موقع نوشتننا وقت اسم گذاشتنا  
کسی رو جز تو نداشتم اسمی جز تو نمیداشتم

من تموم قصه هام قصه توست  
اگه غمگینه اون از غصه توست  
اون از غصه توست

با تو چه زندگیهایی که تو رویاهام نداشتم  
تک و تنها بودم اما تورو تنها نمیداشتم  
حتی من به آرزوهات تو رو آخر میرسوندم  
میرسیدی تو من اما آرزو به دل میموندم

هی میخواستم که بگم که بدونی حالمو  
اما ترس و دلهره خط میزد خیالمو

توی گفتن و نگفتن از چه روزهایی گذشتم  
انقده رفتم و رفتم انقده رفتم و رفتم که هنوزم برنگشتم

هر چی شعر عاشقونست من برای تو نوشتم  
تو جهنم سوختم اما مینوشتم تو بهشتم  
اگه عاشقونه گفتن عشق تو باعث شه  
اگه مردم تو بدون چه کسی وارثه شه

## تقدیم به او ... تنها دوست من

دوباره تا وقتی این جاده به انتها برسه به تو فکر میکنم.

انتهای این جاده سرزمینی که فاصله من و تو رو صفر میکنه.

نه صفر نمیشه! به صفر میل میکنه. به این جاده که اولش از تو دورم می کنه و اخرش از کسایی که به رنگ  
بی رنگی عشقن فکر می کنم

وبه خدایی که این فاصله ها براش تعریف نشدس

وباز به تو این بار دیگه فقط به تو فکر می کنم

به تویی که وسط روزمرگی زندگی گم می کنی بعضی وقتام برعکس یادت از همه بدبختیام نجاتم میده.

شاید فقط یه خواب باشی.

ولی نگران نباش هیچکی جرات نداره از خواب بیدارم کنه.

آره این جاده مثل یه فرصت بی انتهاست برای خواستن.

خواستن چیزایی که داشتتشن امکان نداره.

بازم نگران نباش من عادت دارم از خدا چیزای غیر ممکن بخوام اونم هی واسم ناز کنه...

## و اما این بار می نویسم اما . . .

دلم برای دلم تنگ شده. دلم برای تاپ تاپ قلبم تنگ شده.

راستش نگران دلم شدم؛ نکنه دیگه نتونه بزنه؛

راستش دارم حس میکنم دلم یخ زده؛ قلبم سنگ شده!

یعنی وحشتناک ترین اتفاقی که آرزو داشتم هیچ وقت نیفته.

هنوز چشمهام می باره اما بی دلیل. انگار که این چشمها دیگه عادت کردن که ابری باشن.

چشمهام می باره اما نه برای کس دیگه ای؛ این بار فقط برای خودم.

این دفعه حس میکنم دلم خیلی برای خودم تنگ شده.

تو این همه وقت، همه رو دوست داشتم، برای همه وقت گذاشتم،

احساسات همه برام مهم بود، برای همه احترام قایل بودم؛ الا خودم.

حس می کنم در حق خودم خیلی ظلم کردم.

الان که با خودم خلوت میکنم؛ خیلی شرمندش می شم.

وقتیکه ازم می پرسه که:

"چرا منو دوست نداشتی؟ چرا منو داغون کردی؟ چرا با من این کارها رو کردی؟ منو به کی فروختی؟ منی که قراره تا آخر راه باهات باشم. منی که تو دنیا از همه بهت نزدیکترم. از همه بیشتر عاشق توام. چرا این کارو باهام کردی؟"

وقتی این ها رو بهم میگه فقط می تونم سکوت کنم چون حرفی برای گفتن بهش ندارم.

اون راست میگه. من اون رو فدا کردم، بدون اینکه اجازه این کار رو داشته باشم و برای این کارم يك عمر شرمندش می مونم.

اما توی خلوت تنهایی هام تنها جایی که سرم همیشه بلنده، پیش وجدانمه.

نمی تونه بهم چیزی بگه؛ چون هیچ وقت نداشتمش زیر پام.

بار حرف دلم رو گوش نکردم تا پیش وجدانم سر بلند باشم. هزار وجدانم یه جورایی خدای دوم منه.

هر شب قبل از خواب بهش جواب پس میدم.

مبادا دلی رو شکونده باشم. مبادا کسی رو رنجونده باشم.

مبادا حق کسی رو پایمال کرده باشم.

مبادا حرفی زده باشم یا کاری کرده باشم که با اصول اولیه زندگیم تناقض داشته باشه.

هر وقت که شرمندش نبودم با وجدانی آسوده می خوابم.

حالا تو این میون اگه کسی دلم رو شکوند، اگه کسی منو رنجوند،

اشکال نداره؛ حتما دلیلی برای این کارش داشته، به جز يك نفر؛

کسیکه تا نبینم خدا جواب کاری که در حق من کرد رو تو همین دنیا نشونش بده؛ نمی تونم ببخشمش.

نمی تونم . . .

خدا منو ببخشه، اما شاید هنوز اونقدر دلم بزرگ نشده که بتونم ببخشمش.

امیدوارم یه روز دلم بشه اندازه یه دریا، اما فعلا که اندازه دل يك گنجشك کوچولو میمونه.

خدایا فقط منو ببخش. فقط همین.

درد دل های گلاره  
ویرایش و تایپ: امین بابایی پناه